

از گوشه و کنار شهر



زندگی میکنیم که همه از کار هم و گفتار و کردار پشت پرده دیگران آگاهییم. در ثانی کار ما در مجموع شرکت در جشن و شادیهای مردم و کمک به هر چه شاد کردن آن است. پس چه لزومی دارد که خود ما کار و زندگی را برای خودمان سیاه کنیم.

میدانیم که حرف سیامک حرف دل اکثر فیلمبرداران و شاید اعم

قریب به اتفاق افراد جامعه ایرانی است و چه افتخار انگیز است برای جامعه ای که افرادی چون سیامک را در خود دارد. فردی که اینچنین در کار و تلاش برای خرج هزینه زندگی و خانواده اش ضربه های نامردانه خورده ولی با نهایت مردانگی و معرفت رقیب نامرد خود را میبخشد و چشم به آینده ای بهتر برای خود و همکارانش دارد. به سیامک گفتیم گذشته سخت را گذرانده و در زمان حال با قدرت و برکت به کارت ادامه میدهی. برای پیشرفت در آینده ویدئو آنا چه برنامه هائی داری؟

باز همان لبخند زیبا بر روی لبش نقش میندند و میگویند: باور کنید برای جلب رضایت مردم و جاودانه تر کردن هر چه بیشتر شادترین لحظات زندگی شان از هیچ خرجی دریغ نمی ورزیم. در ویدئو آنا امروز بهترین کادر مجرب و جدیدترین سیستمهای کامپیوتری و زیباترین آلبومهای عکس با افکتها و معیارهای روز را بکار میگیریم. دوربین های دیجیتال و بازوهای متحرک، پرده های بزرگ نمایش و خلاصه کاری در سطح استانداردهای بین المللی و در آینده هم با دنبال کردن پیشرفتهای صنعت عکاسی و فیلمبرداری هر روز خود را نسبت به این تکنولوژی ها تطبیق داده و کارهایمان را بهینه سازی میکنیم. زیرا شعار ما براساس یک جمله است: "خلق زیباترین تصاویر با هنر و تجربه مان".

با آرزوی موفقیت برای این دوست صمیمی از وی خداحافظی نمودیم.

ویدئو آنا - دیروز، امروز و فردا

هفته گذشته برای دیدار با سیامک مدیر ویدئو آنا در خولون به دفتر او رفتیم. دفتر او مکانی است بسیار با صفا که دکور آسبون زیبا و مهمان نوازی گرم با لبخند همیشه بر لب سیامک، فضای خاصی را به این دیدار می بخشد. در سمت راست دفتر او سیستمهای کامپیوتری و دستگاههای ضبط و تدوین فیلم و در سمت دیگر گوشه نشیمن با مجموعه ای از نمونه کارهای برتر او قرار دارد. بدون مقدمه از سیامک میخواهیم تا برای تنظیم این گزارش از گذشته، حال و برنامه های آینده ویدئو آنا بر ایمان صحبت کند. او میگوید:

"دوازده سال پیش من "ویدئو آنا" را از صاحب قبلی آن خریدم. البته در آن زمان من هنوز به رمز و کار این حرفه و نیز رقابتهای ناصالح در بین مشاغل ایرانی آگاه نبودم. بطور نمونه همان شخصی که این کسب را از او خریدم تعهد کرده بود که با پرداخت حق شهرت (مونیتین) و بهای وسایل توسط من، وی از حرفه فیلمبرداری بطور کل دست برداشته و دیگر مغازه ای در این زمینه باز نکند. ولی بمحض تمام شدن معامله فی مابین، او پس از مدت چند ماه نه تنها مجددا مغازه فیلمبرداری و عکاسی باز نمود بلکه از آن زمان تاکنون خود را به عنوان مدیر ویدئو آنا معرفی کرده و مشتریان ما را از این طریق گمراه میکند.

به سیامک میگوئیم این اتهامات واقعا سخت و تاسف برانگیز است. آیا در این رابطه سعی نموده اید با وی صحبت کنید یا بطریقی از وی شکایت نمائید. او در جواب گفت:

"این نمونه کوچکی است از تمامی دوز و کلکهای کسی که کاملا در بین صاحبان ایرانی صنف عکاسی در اسرائیل شناخته شده است. وی حتی با ابراز ندامت و پشیمانی و در سخت ترین شرایط کاری خود هم مدتی برای من کار میکرد و هم کارهای شخصی اش را به من می سپرد که هنوز بابت آنها بدهی نیز به من دارد. با اینحال وی یا به بشقابی میزند که از آن غذا میخورد. اگر وساطت و خواهش بعضی آشنایان نبود خیلی وقت پیش من و بسیاری از همکاران او را به دادگاه می کشیدیم."

در اینجا از سیامک پرسیدیم: اما رقابت عکاسان ایرانی در بین خود بعقیده مایک امر طولانی و همگانی تر است. او پاسخ میدهد:

امروزه وضع متأسفانه چنین است ولی باجرات میتوان گفت که ریشه این مسئله از یکجا و یک نفر شروع میشود. هر چند رقابت سالم در هر کاری میتواند در نهایت باعث پیشرفت و سود برای مغازه داران باشد ولی من معتقدم که همکاری و همبستگی و یا اقل دوری از بروز دشمنی ها برای ما عکاسان و فیلمبرداران میتواند خیلی مفید هم باشد. ما در جامعه و کشوری

با صدق و صف کسی به مشکل نرسد
گویند که بار کج به منزل نرسد
تا بغض و عداوت و دورنگی باشد
کشتی نجات ما بساحل نرسد



ای وطن ای خاک لریلا تو بیای جاودا

زندگی چمن بجزد، پسر بند که کهنه چهل	بند که گر پیش گمب، زند که کهنه چهل
جان فدایم، تاسین باند پایدار	دِصاف دشمنان، در ماند که کهنه چهل
در طریق حُب همینه حش بیجا چهل	در زه آزاد کشر، ز جان پرلا چهل
گر بشرط خلد رسین، باند سکتین	سرفدا کن، تن زبا کن، طاعت تلا چهل
ناکه لریلان جاودلن ماند فدا کار کنیم	خبر با از خمن دشمن در وطن جاود کنیم
ناکه رت اهرمن کوره شهنلا آب و خاک	فادین ملک از جان دل یار کنیم
لیکه اندر خاک غربت میخور خون جگر	آرزو دار بیسینی کسرت بار دگر
غم مخور ایسان نماند روزگارت پر شرر	باز می بیند وطن ملا باشکو و زیب و فر

میرزا یحیی خانی



سلسله مقالات در تجزیه و تحلیل اندیشه های حافظ
بنگارش مهندس همایون ابراهیمی (داروگر)

سالهاست که با اندک آگاهی از فرهنگ شکوهمند پارسی، مینویسم و بگونه ای برداشتهای ژرف سخنوران ایران را بررسی میکنم تا بکرانه های گسترده مبارزاتشان با دکانداران دین دسترسی پیدا کنم و شادمانم که با یاری سردبیر فرزانه نشریه شهیاد، آقای پنجازی توانسته ام چکیده ای از آن دردها را در رسانه وزین ایشان به ایران دوستان پیشکش کنم و براستی مهر بی پایانشان به ایران درخور ستایش است.

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
پیرهن چاک و غرغوان و صراحی در دست
شوربختانه! دکانداران دین در برگهای فرهنگ شکوهمندمان، یادگارهای شومی از خود بجای نهاده اند و سخنوری با شهامت چون حافظ، خوب رویارویشان میایستد و ناخرسندی خود را با آرایش سخن باگامی هم میهنانش میرساند که برای همگان شیپور بیدار باش است! . او از پیراهن چاک و لب خندان یار و موی آشفته اش سخن میگوید و میدانند که آنان بر هر چیزی که زیبایی از آن برمیخیزد برحسب ناخوش آیند دینی میزنند و زیبا اندیشی را دوست ندارند و شگفتا که در هیچ کتاب آسمانی ندیده ایم که ستایش از زیارویان را گناه بدانند!

نرگسش عربده جوی و لبش افسوس کنان
نیمه شب یار بیالین من آمد، بنشست!
با موی افشان و دلی پریشان، بدیدار یار آمدن را نیز آنان نمی پسندند! ولی توان رویارویی با حافظ را ششصد سال است بگور برده اند! زیرا تا جهان هست، دیوان همایونی او نیز کام همگان را شیرین میکند.

سرفراگوش من آورد و باو از حزین
گفت کای عاشق شوریده من، خوابت هست؟

این پرسش ژرف یار را پاسخی است که هزاران سال است مهر و رزان بدکانداران همیشه در میدان دین داده اند ولی شوربختانه آنان با یاری از زودباوران و ساده دلان، توانسته اند مردمی با فرهنگ را تا گلو در مرداب کج اندیشی فرو برند و کس را توان براندازی آنان نیست! . آن اندوه و آن ناخرسندی را چگونه میتوان بازگو کرد که به دل مردمان بنشیند و حافظ در آرایشی دگر، آن ناخرسندی را با اندوه یار که بیالینش آمده بازگو میکند که چرا؟ مگر دل دادن بدلدار گناه است؟

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند

کافر عشق بود گر نشود باده پرست

هیچ دوستدار مهری نمیداند که آنان از جهانیان چه میخواهند و اندیشه آنان از این کشت و کشتارها که براه انداخته اند بکجا میرود و بکجا میخواهند برسند؟! . مگر این دو روزه زندگی که تا چشم بهم زنیم، برچیده شده، چه ارزشی دارد که آنرا با جنگ و ستیز و ستمگری و سوگواری بگذرانیم! .

برو ای زاهد و بر درد کنشان خرده مگیر

که ندادند جز این تحفه بما روز الست

آیا از این روشن تر و دل نشین تر میشود بر آنها پرخاش کرد که دنیا را در پس ردهای سیاه و اندیشه های سیاه ترشان زیر دید مرگ آفرینانی چون بن لادن ها پرتگاهی میکشاند که کس از آن آگاه نیست و هیچ دور اندیشی نمیداند که آنها از این آتش افشانیها بخاک و خون در افتادن ها، بکجا میخواهند برسند:

آنچه او ریخت به پیمان ما، نوشیدیم

اگر از خمر بهشت است و گر از باده مست
بی ترس و بی باک از واکنش سیه اندیشان، بانگ برمیآورد که نوشیدیم از آن شراب که تو مار از خوردنش باز میداری، لب بر لب جانان نهادیم بکوری چشم آنان که نمیخواهند زیبا اندیشی را . برای حافظ بهشتی جز آن دم که در کنار یار آرمیده، نیست . او چون امروزیان میاندیشد که آفریدگار کهکشانیها را فرمانروای بی چون و چرای جانداران میدانند و نه مشتکی ناآگاهان سیه اندیش را که در باورهایشان، خدا، شمشیر بدستی است که شراب نوشان را بدوزخ میفرستد و آنان را به بهشت!! .

خنده جام می و زلف گره گیر نگار

ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست

زیباتر از این نمیشود بر پوزه آنان کوبید که آنچه شما بر ما گناه میدانید را برای خودمان بگذارید و بروید! چون آن توبه ها که ما را بر آنان وادار میکنید، همان توبه ها نیست که تا یار میآید و مستی در اندیشه هایمان میخرامد، بهتر میدانیم که آنها را بشکنیم و بدور اندازیم و بر درخشش تابنده خورشید بنگریم که شب سیاه را بروز روشن سازندگی باز میگرددند و کو گوش شنوا؟! .

پیوسته دلتان شاد و لبتان خندان باد .